

علاء الدین - تکش (بیگریگی)

رضانیه

عبدالرشید اریب الشعراء

فرزند میرزا محمد شفیع از خانواده محمودلوی افشار است . او معروف به (میرزا رشید) بوده و بدون تردید یکی از قوی ترین شاعران ارومیه است : سال تولد او تحقیقاً معلوم نیست ، آنچه محرز است در ارومیه تولد یافته و در این شهر نشو و نما نموده است . وی اشعاری بزبان شیرین فارسی و هم چنین زبان آذری دارد و در شعر (رشید) نخلص میکرد . مؤلف کتاب (المآثر والآثار) در ذیل نام میرزا رشید شاعر افشار باختصار چنین می نگارد : « وی به ترکی و فارسی اشعار ملبیح و فصیح دارد . « دیوان قصاید و غزلیات او متأسفانه در بلاای عمومی سال ۱۳۳۶ هجری قمری ارومیه دست بدست افتاده و فعلاً محل قطعی آن معلوم نیست . زندگی رشید از راه تدریس و تعلیم بزرگ زادگان افشار ارومیه بود و از این ممر در کمال رفاه و آسایش اعاشه مینمود . وی در ادبیات فارسی و تازی سرآمد همگان بوده و نوشته فضل و ادب را از آخر من دانش و بینش علماء و فضیای افشار ارومیه فرا گرفت و در اثر قریحه خدادادی و مطالعات شخصی و ممارست و تمرین در دواوین شعرای نامی ایران بمقام ارجمندی رسید که در این اواخر کمتر نظیری بدان در این دیار توان یافت .

از غزلیات او است :

« دلی با دلبری یا عین دلنداری نمیدانم

ز جان وارسته یا خویشتن داری نمیدانم

بدل نزدیک با از پیش دل دوری نمی بینم
 شب تاریک یا ماه شب تازی نمیدانم
 نمیدانم که کثرت یا که وحدت خوانمت جانان
 یکی یا صد ؛ کمی یا اینکه بسیاری نمیدانم

ز چشم سر نهانی پیش چشم دل عیانستی
 حضوری محضری یا عین احضاری نمیدانم
 خریداری و یا کالای بازاری نمیدانم
 تو بایع ، مشتری ، کالای بازاری نمیدانم
 بیاد تست در گلشن گل و بلبل بدمسازی

گلی یا گلشنی یا بلبل زاری نمیدانم
 می و هشیار و مست از شور عشقت هست لایعقل
 می استی یا که مستی یا که هشیاری نمیدانم
 نه در گفتار می گنجی نه در کردار بنمائی
 تو گفتاری ، نگاری یا که دلداری نمیدانم

رشیداً نکته وحدت ز نظمت آشکارا شد
 جناب مولوی یا شیخ عطاری نمیدانم
 ایضاً چند بیت از یک غزل ناب :

هزار بار به خنجر جدا کنی سرم از تن ز شوق روی تو از تن بر آورم شریگر
 مکن جفا به من ای بی وفا بترس ز روزی که داد من بستاند ز تو ستمگر دیگر
 نگار وعده و صلح به حشر داده و ترسم که روز حشر رفتد وعده ام به محشر دیگر
 شادروان میرزا رشید محل اعتناء و مورد توجه و عنایت و تشویق و تحسین
 سرداران نامی افشار ارومی از آن جمله مرحوم یوسف خان شجاع الدوله بود که

تاریخ (افشار) را بنا بدستور آن مرد نامی به سلك تحریر کشید . تاریخ افشار یادی از کوچیدن طوایف افشاری بسمت مرزرداری بدین خطهٔ مینوبهر (ارومی) و شرح جانفشانیهایی است که افشاریان با نثار خون پاک خود در مرز عثمانی و روسیهٔ تزاری ریختند که هنوز کوهساران ارومی در این اردیبهشت ماه ، دشت و دمن و صحرا و چمن اش لاله زار است که از خون آن مجامدان فی سبیل الله مشروب میشوند . رشید این تاریخ را در سال ۱۲۸۳ هجری قمری شروع کرده و در مدت سه سال به پایان رسانده است و نگارنده را این افتخار بس که آن تاریخ شرح فداکاریهای نیاکانم در اعتلاء و تمامیت ارضی ایران است که همواره در طول تاریخ کشورگراسی و محبوبمان ایران از غرب در معرض خطر بود و افشارهای ارومیه با بذل جان و مال در حفظ و نگهداری آن بجان کوشیدند و جامهٔ ننگ نپوشیدند و شربت شهادت نوشیدند و قدم هرمتجاووزی را با شمشیر جان ستان بردند و سینهٔ پر کینهٔ آنانرا با تیر جان ستان دریدند ...

تاریخ افشار به نثری شیوا و سلیس رقم بافته و در نوع خود بی نظیر است . اشعار رشید از نظر مضامین بکر و فصاحت و بلاغت و به خصوص روانی و انسجام قابل توجه است . به چند بیت از مثنوی مقدمهٔ تاریخ افشار توجه فرمائید تا چگونگی این ادعا را دریابید :

و کنون مستمع ای خداوند هوش	بگفتار منظوم من دار گوش
در این کشور نظم نامی منم	ارومی است گنجه نظامی منم
بسا سالها بگذرد تا چو من	رشیدی پدید آید اندر سخن
بکام نگشت از فلک چند گساره	نکرد از ره مهر سویم نگاه
چو یک قرن (۱) بگذشت از سال من	قربن گشت با فرخی نال من

(۱) قرن سابقاً ۳۶ سال محسوب میشد .

بیکسان نماند مدار سپهر
سپاس آن خدارا که فرجام کار
شد آن گوهر ذاتیسم جلوه گر
هنرهای من يك بيك شد پدید
بزرگانم از رشد بشناختند
چو دیدند در شاعری مایه ام

گاهی با نفاق است و گاهی به مهر
به من آشتی کرد این کجمدار
که ضایع نمانند در خاک زر
مسلم شد آخر که هستم رشید
رشیدم بدیدند و بناختند
فزودند از دیگران پایه ام، الخ.

«رشید» کراراً مورد ملاحظت امیرنظام گروسی سردار معروفی که صاحب
سیف و قلم و مردی هنرشناس و ادیب بود قرار گرفته و باخذ صلوات نایل آمده
است. این تلگرام منظوم را (رشید) به عنوان امیرنظام مزبور مغفور که در آن
موقع حکومت ایالت کرمانشاه را داشته با اولین خط تلگرافی که برای بار اول
در ارومیه تأسیس یافته بود مخابره کرده است:

«ای سیم برق سیر که از غرب تا به شرق حاجت روا و واسطه مرانام را
گر بگذری بساحت کرمانشهان ببوس خاک در امیر فلک احتشام را
آنگاه حسب حال ز قول (رشید) خوان این طرفه بیت حافظ شیرین کلام را
(مارا بر آستان تو بس حق خدمت است ای خواجه بازبین به تفقد غلام را)»

مرحوم میرزارشید - ادیب الشعراء در اواخر عمر در سلك منشی به خدمت
جدم مرحوم (حبیب الله خان بیگلربیگی افشار قاسملو) پیوست و در سال ۱۳۳۵
هجری قمری در بلوای عام ارومی، بعد از آنهمه عز و جلالت و ناز و نعمت که
بزرگان و سرداران افشاری مصاحبت اش را با جان خریدار بودند در سنین ناتوانی
و کهولت در حالیکه حامی و مددکار خود را از دست داده و کسی را ایمنی حتی
به جان نبود با عسرت و پیریشانی بدرود حیات گفت. رحمة الله علیه :